

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020309**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع**: نسبت استصحاب به سائر اصول /خاتمه /استصحاب

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسات سابق به بررسی نسبت بین استصحاب و سائر اصول پرداختیم. در این زمینه به مرور فرمایشات محقق خراسانی و مرحوم آقای صدر پرداختیم. مرحوم آقای صدر در مورد قاعدۀ طهارت بحث­هایی را مطرح نموده بودند. ایشان احتمال فعل بودن «قذر» در حدیث طهارت را مطرح نموده و نتایجی را بر آن مترتب نمودند. در جلسات سابق به بررسی صحت و سقم فرمایش ایشان پرداخته و در این جلسه به تکمیل بحث خواهیم پرداخت.

# بررسی قرائت صحیح واژۀ «قذر» و مفاد حدیث طهارت

بحث در مورد حدیث «كُلُّ شَيْ‏ءٍ نَظِيفٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ»[[1]](#footnote-1)بود. مرحوم آقای صدر[[2]](#footnote-2) احتمال فعل بودن «قَذِرَ» را مطرح نمودند و از آن نتایجی گرفتند. ما در این بحث تفسیر ذکر شده در کلام خود مرحوم آقای صدر را محور قرار می­دهیم.[[3]](#footnote-3)

در مقام بررسی صحت و سقم فرمایش مرحوم آقای صدر گفتیم:

اولاً واژۀ «قذر» ظاهراً وصف است نه فعل.

ثانیاً حتی اگر این واژه فعل باشد، مراد از «قَذِرَ»، قذارتی نیست که سابقاً حادث شده باشد، بلکه مراد از آن قذارتی است که هم­اکنون حاصل شده است؛ چون اگر مراد از آن، قذارتی باشد که سابقاً حادث شده گویا به معنای آن است که این شیء دیگر قابل تطهیر نیست لذا مفاد روایت، این معنا نبوده و معنای صحیحش آن است که اگر در زمانی نجاست حاصل شد و علم به نجاست پیدا کردید، آن شیء محکوم به نجاست است و ذیل حدیث نیز که تعبیر «فَإِذَا عَلِمْتَ فَقَدْ قَذِرَ‏»[[4]](#footnote-4) را مطرح می­کند با همین معنا سازگار است یعنی می­خواهد بگوید با علم به قذارت، حکم به قذارت می­شود نه این که با علم به قذارت، پس از آن نیز به طور دائمی محکوم به قذارت است بلکه ناظر به همان زمان بوده و می­گوید در هر زمان علم پیدا کردید در همان زمان محکوم به نجاست است؛ به تعبیر دیگر ظاهر علم در این است که با متعلقش همزمان است لذا وقتی گفته می­شود «علمت بأنه قَذِرَ» یعنی علم پیدا کردم که در همان زمان علم قذارت حاصل شده پس روایت می­خواهد بگوید همه چیز پاک است مگر این که علم پیدا کنید نجس شده است.

نکتۀ دیگری که فعل بودن واژۀ »قذر» را مستغرب می­کند آن است که روایت نمی­خواهد بگوید لزوماً باید علم به حدوث قذارت پیدا کنید تا حکم به نجاست شود بلکه حدوث موضوعیت نداشته و حتی اگر به مرحلۀ بقای قذارت نیز علم حاصل شود این شیء قطعاً محکوم به نجاست می شود؛ چون اینگونه نیست که علم لزوماً به حدوث قذارت تعلق بگیرد بلکه ممکن است علم به بقای آن نیز تعلق بگیرد. به عبارت دیگر طبق فرمایش مرحوم آقای صدر روایت می­گوید همه چیز پاک است مگر این که بدانید سابقاً یا در زمان حال، نجاست حادث شده باشد اما این معنا صحیح نبوده و روایت می­گوید همه چیز پاک است مگر این که بدانید در همان زمان علم، نجس است.

نکتۀ دیگری که از نتایج فعل بودن واژۀ «قَذِرَ» محسوب می­شود آن است که اگر این واژه را به صورت فعل قرائت کنیم این روایت نسبت به قذارت­های ذاتی سکوت خواهد داشت؛ به طور مثال حیوانی که از خوک و گوسفند متولد می­شود و قذارت ذاتی­اش مشکوک است، با استناد به این روایت، نمی­توان حکم به طهارتش نمود. بنابراین اگر «قذر» را به صورت فعل قرائت کنیم این روایت می­خواهد بگوید به هنگام شک در قذارت­های عرضی، اصل بر طهارت است اما نسبت به قذارت ذاتی سکوت دارد.

خلاصه این که فعل یا وصف بودن واژۀ «قذر» در ما نحن فیه که بحث از تعارض قاعدۀ طهارت با قاعدۀ استصحاب است، تأثیری ندارد چون حتی اگر این واژه به شکل فعل قرائت شود نیز به معنای آن است که قذارت در همان زمان علم، معلوم باشد؛ اما فعل یا وصف بودن این واژه در شمول این روایت نسبت به قذارت ذاتی اثرگذار است.

# بحث سندی مرحوم مجلسی اول در مورد حدیث طهارت

اولین متنی که صریحاً به عنوان روایت در فقیه مطرح شده همین روایت است که با تعبیر «وَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع- كُلُّ مَاءٍ طَاهِرٌ إِلَّا مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ قَذِرٌ.»[[5]](#footnote-5) وارد شده است. مرحوم مجلسی اول ملامحمد تقی مجلسی، در ذیل این روایت چنین فرموده است:

«و قال الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام كل ماء طاهر إلا ما علمت أنه قذر» هذا الخبر بهذه العبارة غير مذكور في الأصول و الذي ظهر لنا من التتبع أن مرسلات الصدوق أكثرها من الكافي (هر چند بخشی از مرسلات صدوق از کافی گرفته شده اما بر اساس آنچه در ذهن دارم این ادعا که اکثر مرسلات صدوق از کافی اخذ شده، ادعای صحیحی نیست) و هذا الخبر موجود في كتاب محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري برواية الشيخ- على النحو الذي ذكره في الكافي و المذكور فيه (یعنی المذکور فی الکافی) طريقان (أحدهما) مرسل (اشاره به طریق محمد بن یحیی عن محمد بن احمد عن الحسن بن الحسین اللؤلؤی است که طریق اول کافی بوده و مرسل است)، و الآخر فيه جهالة عن حماد بن عثمان (چنانچه گذشت این جهالتی که ایشان فرموده، به جهت تحریفی است که در سند رخ داده است. ظاهراً ایشان جعفر بن محمد را مجهول دانسته است اما ما گفتیم جعفر بن محمد عن یونس در حقیقت جعفر بن محمد بن یونس است که ما آن را تصحیح کردیم. البته احتمال دارد تعبیر جهالت به معنای مجهول الحال بودن جعفر بن محمد بن یونس در نظر ایشان باشد نه این که هویت این راوی برایشان مجهول بوده باشد که در این صورت ایشان هویت راوی را همچون ما تشخیص داده ولی وضعیت او برایشان مجهول بوده)، و في كتاب محمد بن يحيى عن حماد بن عيسى (در تهذیب دو طریق برای این حدیث ذکر شده بود که یکی به حماد بن عثمان و دیگری به حماد بن عیسی منتهی می­شد لذا ادعای ایشان مبنی بر این که این روایت در کتاب محمد بن یحیی از حماد بن عیسی نقل شده است، صحیح نیست بلکه باید گفته می­شد کتاب محمد بن احمد بن یحیی نه کتاب محمد بن یحیی. بر اساس گزارش تهذیب[[6]](#footnote-6)، این روایت در کتاب سعد بن عبدالله \_همچون کافی\_ به حماد بن عثمان منتهی می­شود و در کتاب محمد بن احمد بن یحیی به حماد بن عیسی منتهی می­شود پس اساساً کتاب محمد بن یحیایی در کار نیست بلکه کتاب محمد بن احمد بن یحیی صحیح است لذا احتمال دارد احمد در این بین سقط شده باشد. در کافی نیز که در صدر سند، محمد بن یحیی وارد شده، سند به حماد بن عثمان منتهی می­شود نه به حماد بن عیسی لذا تعبیر ایشان افتادگی یا مانند آن دارد. خلاصه این که آن سندی که به حماد بن عیسی ختم می­شود از محمد بن احمد بن یحیی است نه محمد بن یحیی لذا در کلام یشان یا سهو اللسان رخ داده یا غلط چاپی و مانند آن که البته این نکات چندان مهم نیست) قال: قال أبو عبد الله عليه السلام الماء كله طاهر حتى يعلم أنه قذر و روى الشيخ في الموثق عن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال كل شي‏ء نظيف حتى تعلم أنه قذر فيمكن أن يكون النقل بالمعنى أو كانت نسخة الصدوق على الوجه الذي نقله. (ایشان می­فرماید تعبیر صحیح روایت، «کل ماء طاهر» نیست بلکه «الماء کله طاهر» است که شاید برگرفته از نسخه­ای باشد که در دست ایشان بوده است. البته این نکات چندان مهم نیست و نکتۀ اصلی، ادامۀ عبارت ایشان است)» و على أي حال فالظاهر صحة الخبر لكونه في أصل حماد بن عثمان و حماد بن عيسى و عمار (اولاً به احتمال زیاد یکی از حماد بن عیسی و حماد بن عثمان تحریف دیگری است در حالی که ایشان می­خواهد بفرماید روایت از اصلِ هر دو راوی اخذ شده است و ثانیاً هیچ شاهدی وجود ندارد مبنی بر این که روایت مذکور از اصل حماد بن عثمان و حماد بن عیسی اخذ شده باشد؛ بله در مورد عمار این احتمال قابل توجه است چون طریقی که به عمّار وجود دارد، طریق متکرّر است و طرق متکرّر به یک نفر معمولاً طریق به کتاب آن شخص می­باشد ولی طریق به عمار نیز در مورد روایت «کل شیء نظیف ...» است نه «الماء کلّه طاهر ...» چون طرق روایت «الماء کلّه طاهر ...» همان است که در کافی و مانند آن وارد شده است) و إذا وجده في الأصول من الثقات فالظاهر أنه يمكنه الجزم بأنه من قول الصادق عليه السلام و على ذلك يجب أن تحمل مرسلاته (ایشان گویا می­خواهند بفرمایند چون مرحوم صدوق مرسلاتش را در اصولی که از ثقات است یافته است پس مرسلات صدوق معتبر است؛ اما ما در جای خودش متعرض این بحث شده­ایم و گفته­ایم مرسلات فقیه حجّت نیست خواه با تعبیر جزمی باشد و خواه با تعبیر غیرجزمی و اساساً در این جهت بین جزمی و غیرجزمی بودن تعبیر تفاوتی وجود ندارد. البته قسمت­های اول فقیه نوعاً فاقد سند است و مثلاً می­فرماید قال الصادق علیه السلام یا قال علیه السلام لذا با صرف نظر از خصوص این مورد، در جاهای دیگر که وارد سند می­شود علت این که در فقیه به شکل مرسل نقل شده این است که غالباً در منبع فقیه نیز روایت به شکل مرسل نقل شده بوده و ما این بحث را نرم افزار درایه در توضیح کتاب فقیه بیان نموده­ایم) و إن كان بحسب الظاهر من الكافي، و يمكن أن يكون الصدوق قابل الكافي أولا- مع الأصول و وجده صحيحا و عند التصنيف لم يلاحظها باعتبار الجزم الذي حصل له قبله (خیر؛ واقع امر به این شکلی که ایشان ادعا نموده نیست) كما فعلنا بكتاب الرجال مع أصولها في زمان يسير بتيسيره تعالى، و الظاهر أن عمل الطائفة على تصانيف الطاطريين و البني فضاليين و أضرابهم من الواقفية و الفطحية و العامة كان لموافقة الأصول الأربعمائة و جودة تصانيفهم (ایشان این بحث را مطرح نموده است که چرا طائفه به روایت عمار عمل کرده­اند؟ مرحوم شیخ طوسی در فهرست در مورد کتاب عمار فرموده است «له كتاب كبير، جيّد معتمد»[[7]](#footnote-7) معتمد یعنی معتمد عند الطائفه و مرحوم مجلسی در توجیه این که چرا روایت عمّآر مورد اعتماد طائفه بوده، می­فرماید چون با سائر کتب مطابق بوده است؛ اما ما هیچ دلیلی نداریم که معتمد بودنش به دلیل موافقتش با سائر کتب باشد بلکه ممکن است به جهت این باشد که خود عمار را ثقه می­دانستند و به روایاتش عمل می­کردند. ایشان گویا مدعی آن است که طائفه، برای روایات فطحیّه و واقفه مستقیماً اعتباری قائل نبودند لذا اعتبارش به توسیط موافقتش با سائر کتب اثبات می­شود. و اساساً اینگونه نیست که مصنّفین اصول اربعمائه لزوماً شیعۀ امامیه باشند؛ البته ممکن است مقصود ایشان چنین معنایی نباشد بلکه مقصودشان چنین باشد که علت عمل اصحاب به تصانیف طاطریین و بنی فضالیین و واقفه و فطحیه و عامه که متأخر بوده و مربوط به زمان­های بعد بوده، این بوده که با اصولی که همزمان با عصر معصومین علیهم السلام بودند، مطابقت داشته­ است) فإن أخبار الأصول كانت منتشرة غاية الانتشار (چنین ادعایی نیز قابل اثبات نیست) فإنهم كلما يسمعونه من المعصوم كانوا يكتبون في الكتب (این که ایشان می­فرماید «كانوا يكتبون في الكتب» فی الجمله درست است) و لهذا تريهم ينقلون من هذه الكتب (یعنی جوامع متأخر نسبت به اصول) مع وجود الأصول عندهم (می­فرماید این روایات در اصول اولیّه هم موجود بوده ولی اصحاب این روایات را از جوامع متأخر نیز نقل می­کردند. اینکه تمام این منقولاتی که در تصانیف طاطریین و ... موجود بوده در اصول اولیه هم موجود بوده به طور کلی قابل اثبات نیست. بله در خصوص روایت عمار، سند یکچارچه است و ممکن است بتوان چنین ادعایی را مطرح کرد اما بطور کلی چنین ادعایی قابل اثبات نیست. تصویر مرحوم مجلسی اول به این شکل است که تمام این نقلیات، در واقع نقل کتاب از کتاب است اما شاهدی بر این مطلب وجود ندارد بلکه به طور خاص در مورد اشخاصی همچون ابن ابی عمیر، بعد از گم شدن کتاب­هایش، روایات را از حفظ نقل می­کرده نه از کتب اولیه لذا ادعای این که در آن زمان­ها مقیّد بودند روایات را از کتاب نقل کنند، چندان قابل اثبات نیست. همچنین به طور خاص طبقۀ اول اصحاب اجماع هیچ کتاب مهمی نداشتند؛ بله ممکن است کتاب­های کوچکی داشته باشند؛ مثلاً در مورد زراره گفته شده «رأیت له کتاباً فی الجبر و الاستطاعة»[[8]](#footnote-8) و همچنین در مورد محمد بن مسلم[[9]](#footnote-9) امثال حدیث اربعمائه را یک کتاب تلقی می­کردند. بله ممکن است یک سری یادداشت شخصی داشته باشند که از آن مطلبی را نقل کنند اما این که اصحاب ائمه یک کتاب مدوّنی داشته باشند که منتشر باشد هیچ شاهد روشنی ندارد؛ همچنین ایشان ادعا نمودند اصول اربعمائة شیوع بسیار داشته ولی ما هیچ شاهد روشنی بر چنین شیوع جدّیی نیافتیم. ایشان گویا می­خواهد بفرماید علت این که علیرغم وجود این روایات در اصول اولیه، آن­ها را از تصانیف متأخر نقل می­کردند، صهولت امر بوده است لذا چه بسا ابتداء جوامع متأخر را با اصول اولیّه مقابله می­کردند و بعد از احراز مطابقت و تصحیح این جوامع،به جهت سهولت امر از آن نقل می­کردند؛ اما این امور، به گونه­ای نیست که قابل اثبات باشد. نکتۀ اساسی دیگری که باید مدّ نظر قرار گیرد عبارت از این است که ما در جای خودش متعرض این نکته شدیم که دلیلی نداریم بر این که همان اصول اولیّه نیز به طور کلی معتبر بوده باشد یعنی این احتمال جدّی است که اعتبار اصل وابسته به ثقه بودن راوی آن بوده باشد و مجرّد اصل داشتن، دلیل بر وثاقت راوی نیست) كما في زماننا بل زمان متقدمينا أيضا بالنسبة إلى كتب الرجال، كما ترى الشهيد الثاني رحمه الله و المحقق الثاني رضي الله عنه يمدحان رجال الحسن بن داود بجودته مع أن أغلاطه أكثر من أن تحصى على ما هو الظاهر عند الملاحظة و المقابلة مع الأصول و لكن الظن بالقدماء المقابلة مع الأصول كما يظهر في تتبع أحوالهم (رجال ابن داود نسبت به کتب رجالی متقدم همچون رجال نجاشی و رجال کشی و رجال شیخ و فهرست شیخ، نیز شبیه تصانیف متأخر نسبت به اصول اولیه است یعنی مطالب کتب رجالی متقدم به شکل خلاصه به رجال ابن داود منتقل شده است. ایشان می­فرماید با وجود غلط­های بسیاری که در رجال ابن داود وجود دارد می­بینیم شهید ثانی و محقق ثانی به دلیل خوش ترتیب بودن و ویژگی­های اینچنینی در رجال ابن داود، از این کتاب تعریف و تمجید کرده­اند و گویا این تعریف و تمجید در کنار مقابله­ای بوده است که با کتب رجالی متقدم انجام داده­اند. به نظر می­رسد عبارت «و لكن الظن بالقدماء» ناظر به شهید ثانی و محقق ثانی نیست بلکه از «كما ترى الشهيد الثاني رحمه الله و المحقق الثاني رضي الله» تا «مع الأصول» جملۀ معترضه است؛ یعنی ایشان می­خواهد بفرماید همچنانکه شهید ثانی و محقق ثانی علیرغم دسترسی به کتب رجالی متقدم همچون رجال شیخ و رجال نجاشی و مانند آن که منابع رجال حسن بن داود هستند، از رجال ابن داود نقل می­کنند، همچنان قدماء نیز به همین شکل مشی نموده­اند یعنی با وجود دسترسی به اصول اولیۀ روایی، از منابع متأخر نقل می­کردند اما به این صورت که ابتداء این جوامع متأخر را با اصول اولیه مقابله و تصحیح کردند و سپس از آن نقل کرده­اند؛ اما چنانچه گفتیم چنین ادعایی قابل اثبات نیست).[[10]](#footnote-10)

به طور کلی تصویری که امثال مرحوم مجلسی از واقعیت­های حدیثی دارند، تصویرهای دور از واقعیت است و این تصویر­ها باعث شده اخباری مسلک بشوند و تصور کنند بسیاری از روایاتی که مثلاً با یک سند در اختیار ما هست در نزد قدماء دارای اسناد متعدد بوده و از همین رو روایات موجود در کتبی همچون کافی را معتبر تلقی می­کنند هر چند سند ذکر شده در کتاب، سند ضعیفی باشد چون تصور می­کنند این سند ضعیف تنها سند این روایت نبوده و این روایت دارای اسناد معتبر دیگری نیز بوده است؛ اما شاهدی بر صحت این ذهنیّت نداریم علاوه بر این که شاهدی نداریم بر این که اصول اربعمائه در اختیار تمام علماء حتی امثال مرحوم کلینی و شیخ طوسی بوده باشد؛ بله برخی از اصول اولیه همچون کتاب عمار ساباطی و کتاب علی بن جعفر یا کتاب معاویه بن عمار در حج، به دلیل این که بسیار معروف بودند بحثشان متفاوت است. البته حتی در کتاب معاویه بن عمار هم که یک کتاب معروف است شاهدی وجود ندارد که جوامع را ابتداء با آن مقابله کرده باشند و بعد از مقابله از این جوامع اخذ کرده باشند؛ اصل مطلب آن است اصول اولیه ترتیب و نظم خاصی نداشتند بر خلاف جوامع متأخر که به جهت خوش ترتیب بودن و مدوّن بودن، مورد استقبال قرار می­گرفتند. در بین جوامع متأخر خصوصاً اولین کسی که ظاهراً کتابش بسیار خوش ترتیب بوده و در بین اصحاب جایگاه ویژه پیدا کرده، کتاب حسین بن سعید است که ظاهراً هم باب­بندی کلی­اش خوب بوده و هم مجموعاً به عنوان یک کتاب قابل استفاده شناخته شده است. همچنین کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری به «دبّة الشّبیب» معروف بوده؛ دبّة الشبیب تشبیه به شخصی است که در قم مغازۀ عطاری داشته و قوطی­های مختلفی داشته که هر کس هر چیزی می­خواسته این عطّار به سرعت به او می­داده که این تشبیه ظاهراً به دو جهت است اولاً همه چیز دارد و ثانیاً هر چیزی در جای خودش قرار گرفته است پس این تشبیه به جهت اجتماع دو وصف جامعیّت و نظم است که در بسیاری از کتاب­های دیگر وجود نداشته و علت رجوع به کتاب­های متأخر همین جامعیت و نظمشان بوده است و این که ابتداء این جوامع را با اصول اولیه مقابله می­کردند صرف ادعا بوده و شاهد روشنی ندارد.

سؤال: آیا احتمال دارد چنین ذهنیّتی واقعیت داشته باشد یا حتی احتمال هم ندارد؟

پاسخ: احتمال دارد مطابق واقع باشد اما این احتمال برای ما سودی ندارد؛ به طور مثال اگر طریق محمد بن احمد بن یحیی به حماد بن عیسی نادرست باشد ما نمی­توانیم با تکیه بر این که این روایت در کتاب حماد بن عیسی یا حماد بن عثمان وجود داشته از نادرست بودن طریق موجود چشم­پوشی کنیم چون این مطلب صرف یک احتمال است که هیچ شاهد روشنی ندارد؛ بله اگر در یک مورد خاص، تکرر وجود داشته باشد مسیر بحث تغییر می­کند. مرحوم مجلسی قصد دارد با این ادعا جهالت موجود در این سند را تصحیح کند که این روش همراه با زمینه­­هایی از بحث تعویض سند است که بعدها توسط مرحوم ملامحمد اردبیلی در کتابی به نام تصحیح الاسانید دنبال شده است و مرحوم آقای بروجردی سبک بکار گرفته شده در تصحیح الاسانید را در مقدمۀ جامع الروات با دقت ذکر نموده و آن را نقد کرده است لذا نمی­توان با استفاده از این روش از ضعف موجود در اسناد چشم­پوشی کرد.

خلاصه این که نه می­توان مرسلات مرحوم صدوق را حجّت دانست و نه می­توان با استفاده از این روش، اسناد ضعیف را تصحیح کرد بلکه عمدتاً باید با استفاده از روش­های معمول به ارزیابی سند پرداخت که ما با استناد به اکثار روایت علی بن الحسن بن فضال از جعفر بن محمد بن یونس، جعفر بن محمد بن یونس را توثیق کردیم به این صورت که اولاً گفتیم جعفر بن محمد عن یونس عن حماد، محرّف جعفر بن محمد بن یونس عن حماد است \_که احتمالاً حماد بن عثمان درست باشد نه حماد بن عیسی چون هم جعفر بن محمد بن یونس در مواضع دیگر نیز از حماد بن عثمان روایت نموده و هم اکثر نقلیات مربوط به این حدیث به حماد بن عثمان ختم می­شد\_ و ثانیاً جعفر بن محمد بن یونس به جهت اکثار علی بن الحسن بن فضال ثقه است.

سائر بحث­های مربوط به رابطۀ استصحاب با سائر اصول چندان جدی نبوده و از همین رو قصد نداریم به آن ورود کنیم.

1. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏1 / 285 / 12 - باب تطهير الثياب و غيرها من النجاسات ..... ص : 249 [↑](#footnote-ref-1)
2. بحوث فی شرح العروة ج1 ص86 و313 و ج2 ص206. بحوث فی علم الأصول ج6 ص358. مباحث الاصول ج5 ص560. [↑](#footnote-ref-2)
3. ظاهراً مقصود استاد از تعابیر خود مرحوم آقای صدر تعابیری است که در امثال بحوث فی شرح العروة مطرح است که به قلم خود مرحوم آقای صدر نگاشته شده نه همچون بحوث فی علم الاصول یا مباحث الاصول که تقریرات شاگردان ایشان از درس ایشان می­باشد. [↑](#footnote-ref-3)
4. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏1 / 285 / 12 - باب تطهير الثياب و غيرها من النجاسات ..... ص : 249 [↑](#footnote-ref-4)
5. من لا يحضره الفقيه / ج‏1 / 5 / باب المياه و طهرها و نجاستها ..... ص : 5 [↑](#footnote-ref-5)
6. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏1 / 215 / 10 - باب المياه و أحكامها و ما يجوز التطهر به و ما لا يجوز ..... ص : 214 [↑](#footnote-ref-6)
7. فهرست كتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنفين و أصحاب الأصول (للطوسي) ( ط - الحديثة)، النص، ص: 335 [↑](#footnote-ref-7)
8. رجال النجاشي، ص: 175 [↑](#footnote-ref-8)
9. رجال النجاشي، ص: 324 [↑](#footnote-ref-9)
10. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة) / ج‏1 / 32 / باب المياه و طهرها و نجاستها ..... ص : 30 [↑](#footnote-ref-10)